



معانی اشعار دروس فارسی پایه پنجم

درس اول

تاریخ ادبیات

شعر «ای همه هستی ز تو پیدا شده» از کتاب «مخزن الاسرار» نظامی انتخاب شده است.
کتاب «آفریده های ساکت خدا» اثر «نانسی سویتلند» و ترجمه ی «حسین سیدی» است.
متن درس «تماشاخانه» از کتاب «آفریده های ساکت خدا» است .
شعر «رقص باد، خنده ی گل» سروده ی پروین دولت آبادی است.

معنی و مفهوم درس

ستایش

ای همه هستی ز تو پیدا شده
ای خدایی که تمام هستی و جهان به خاطر وجود تو آفریده و آشکار شده است و انسان به خاطر وجود تو توانا و قدرتمند گشته است.

از پی توست این همه امید و بیم
این همه ترس و آرزو و این همه ترس و بیم به خاطر توست. ای خدای بخشنده، هم گناهان ما رابخش و هم چیزهای خوب را به ما عطا کن. (ببخش)

چاره ی ما ساز که بی یاوریم
خدا یا چاره ساز و مشکل گشای کار ما باش که ما به جز تو یآوری نداریم. اگر تو به ما توجه نکنی پس ما با چه کسی رازهایمان و دردهایمان را بگوییم؟ (به چه کسی پناه بیاوریم؟)

جز در تو، قبله نخواهیم ساخت
به جز تو کسی را ستایش نمیکنیم و حاجتمان را فقط از تو می خواهیم. اگر تو ما را مورد لطف قرار ندهی هیچکس نمیتواند به ما مهربانی و لطف کند.

یار شو، ای مونسِ غمخوارگان
ای همدم و یار همه ی غم خوارها و مشکل دارها، یار و همدم ما باش و ای چاره ساز دردهای بیچارگان، مشکلات ما را رفع کن .

تماشاخانه

مثلاً کوه های سر به فلک کشیده را با درّه های عمیق، گل را با خار، زنبور عسل را با خرمگس، بهار را با زمستان مقایسه کنیم.

مثلاً کوه های بسیار بلند را با درّه های عمیق، گل را با خار، زنبور عسل را با خرمگس و بهار را با زمستان مقایسه کنیم.

عالم تماشاخانه ی شگفتی های آفرینش است.

دنیا محلّ تماشا کردن شگفتی ها و عجایب آفرینش است.

این جهان، دفتری است که خدای مهربان، به پاکی و زیبایی در آن نگاشته و می نگارد.

این دنیا، مانند دفتری است که خدای مهربان به پاکی و زیبایی تمام در آن نقاشی کرده است و نقاشی می کند.

رقص باد، خنده ی گل

باد سرد، آرام بر صحرا گذشت
سبزه زاران، رفته رفته، زرد گشت
باد سردی آرام آرام در صحرا وزید و کمکم سبزه ها و چمن زارها زرد شد .

تک درخت نارون، شد رنگ رنگ
زرد شد آن چتر شاداب و قشنگ
برگ های تک درخت نارون، رنگارنگ شد و آن برگ های چترمانند شاداب و زیبایش، زرد شد .

برگ برگ گل به رقص باد ریخت
رشته های بیدبُن از هم گسیخت
با وزش باد، برگهای گل یکی یکی بر زمین ریخت و رشته های درخت بید از هم جدا شد .

چشمه کم کم خشک شد، بی آب شد
باغ و بُستان، ناگهان در خواب شد
کم کم چشمه خشک و بی آب شد و ناگهان تمام باغها و بستانها به خواب زمستانی رفتند.

کرد دهقان، دانه ها در زیر خاک
کرد کوتاه، شاخه ی پیچان تاک
کشاورز دانه ها را در زیر خاک کاشت و شاخه های بلند پیچ در پیچ درخت انگور را کوتاه کرد.

فصل پاییز و زمستان می رود
بار دیگر، چون بهاران می شود
فصل پاییز و زمستان سپری می شود و یک بار دیگر، وقتی که فصل بهار می آید.....



پیش دبستان و دبستان نشاط علم پویا

از زمین خشک، می روید گیاه چشمه می جوشد، آب میافتد به راه
از زمین خشک گیاه می روید و چشمه ها می جوشند و آب آنها روان میشود .

برگ نو آرد، درخت نارون سبز گردد، شاخساران کهن
درخت نارون دوباره برگ تازه می رویاند و شاخه های بزرگ قدیمی سبز میشوند.

گل بخندد، بر سر گل بوته ها پُر کند بوی خوش گل، باغ را
بر سر بوته های گل، غنچه ای شکوفا می شود و بوی خوش این گل، باغ را پر می کند .

باز می آید پرستو، نغمه خوان باز می سازد در اینجا آشیان
دوباره پرستو آوازخوان و شاد می آید و در این باغ لانه میسازد.

درس دوم

تاریخ ادبیات

شعر «فضلِ خدا» سروده ی سعدی است. داستان «راز گل سرخ» از کتاب «زیباترین قصّه ها» اثر مهدی مراد حاصل انتخاب شده است.

فضل خدا

فضلِ خدای را، که تواند شمار کرد؟
یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟
چه کسی می تواند لطف و بخشش خدا را بشمارد یا چه کسی است که شکر یکی از هزاران نعمت خدا را به جای آورد. (هیچ کس قادر به شمارش فضل و نعمت خدا نیست.)

بحر آفرید و برّ و درختان و آدمی
خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد
خداوند، دریا، خشکی، درختان، انسان، خورشید، ماه، ستارگان، شب و روز را آفرید.

اجزای خاک مُرده، به تأثیر آفتاب
بُستانِ میوه و چمن و لاله زار کرد
خداوند اجزای خاک بی جان را به کمک و تأثیر نور آفتاب به باغ میوه و چمن زار و لاله زار تبدیل نمود.

ابر، آب داد بیخ درختانِ مُرده را
شاخ برهنه، پیرهن نوبهار کرد
ابر به خواست خدا ریشه ی درختان خشک و بی جان را آب داد و بهار و سبزه را در شاخه ی خشک و خالی درختان قرار داد. (بهار آمد.)

توحید گوی او، نه بنی آدم اند و بس
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد
ستایش کننده ی خدا فقط انسان ها نیستند بلکه هر پرنده (آفریده ای) که روی شاخه های بزرگ زمزمه می کند، ستایش کننده ی خدا است.

درخت گردکان

پیش خودش گفت: «درخت گردکان به این بلندی، درخت خربزه الله اکبر! من که از کار خدا هیچ سر در نمی آورم.» با خودش گفت: «درخت گردویی به این بلندی با میوه های به این کوچکی و بوته ی خربزه ای به آن کوچکی با میوه - ای به آن بزرگی، الله اکبر! چه قدر شگفت انگیز! من که اصلاً از کار خدا سر در نمی آورم.»

درس سوم

تاریخ ادبیات

درس «رازی و ساخت بیمارستان» با تدوین «محمد میر کیانی» و با تلفیق از کتاب «زکریای رازی» نوشته شده است.
شعر «خرد رهنمای و خرد دلگشای» سروده‌ی «فردوسی» است.

رازی و ساخت بیمارستان

بعضی در دل خندیدند و با خود گفتند: «نکند طبیب بزرگ ما، هوس خوردن کباب کرده است.»
برخی با حالتی خاص به او خندیدند و او را مسخره کردند و با خود گفتند: «شاید پزشک بزرگ و مشهور ما، آرزوی خوردن کباب کرده است.»

خرد رهنمای و خرد دلگشای

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
به نام آفریدگار جان و اندیشه آغاز میکنم که اندیشه‌های برتر و بهتر از این (شروع هر کاری با نام خدا)
از ذهن انسان نمیگذرد .

خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد، دست گیرد به هر دو سرای
عقل، راهنما و دلگشا و کمک کننده ی انسان در هر دو جهان است.

به دانش گرای و بدو شو بلند
چو خواهی که از بد نیابی گزند
به علم و دانش روی بیاور و با آن رشد کن اگر میخواهی که از بدی ها آسیب نبینی.

ز نادان، بنالد دل سنگ و کوه
ازیرا ندارد بر کس، شکوه
دل و جان سنگ و کوه نیز از نادان مینالد زیرا در نزد هیچکس بزرگی و شکوه ندارد.

توانا بود، هر که دانا بود
ز دانش دل پیر، برنا بود
هرکس که دانا و عاقل باشد، توانا و قدرتمند است و از دانش و دانایی حتی دل انسان پیر نیز جوان می ماند.

درس چهارم

تاریخ ادبیات

درس «بازرگان و پسران» از باب دوم کتاب کلیله و دمنه بازنویسی شده است.
باب دوم کلیله و دمنه، «شیر و گاو» نام دارد.

معنی و مفهوم درس

بازرگان و پسران

از حوادث روزگار بسیار چیزها آموخته بود.
از اتفاقات و حوادث زمانه خیلی چیزها یاد گرفته بود. (با تجربه شده بود)
اندوختن مال از راه پسندیده و تلاش برای مراقبت از آن.
جمع کردن و ذخیره کردن ثروت و دارایی از راه درست و پسندیده و سعی و تلاش برای نگهداری و مراقبت از آن.
هر که در این چند خصلت، کاهلی بورزد، به مقصد نرسد.
هر کس که در این چند ویژگی، تنبلی کند، به مقصد، سرانجام و هدف خود نمیرسد.
اگر مالی به دست آورد و در نگهداری آن غفلت ورزد، زود تهی دست شود.
اگر ثروت و پولی به دست بیاورد و در حفظ و نگهداری آن کوتاهی کند، زود فقیر میشود.
هر که در اندوختن مال دنیا فقط برای خود تلاش کند، در ردیف چارپایان است.
هر کس در ذخیره کردن مال دنیا فقط برای خودش تلاش کند، مثل حیوانات و چارپایان است.
فروغ آتش را هر چه تلاش کنند کم شود، باز هم شعله ورتر می گردد.
روشنایی و پرتو آتش را هر چه قدر هم تلاش کنند که کم شود، دوباره روشن تر و شعله ورتر میشود.
دانه هنگامی که در پرده ی خاک نهان است، هیچ کس در پروردن آن تلاش نکند چون سر از خاک برآورد و روی زمین را آراست. معلوم گردد که چیست، در آن حال، بی شک آن را بپرورند و از آن بهره گیرند.
هنگامی که دانه در زیر خاک پنهان است، هیچکس در پرورش و رشد دادن آن تلاش نمیکند.
وقتی که سر از خاک بیرون آورد و روی زمین را زیبا کرد، معلوم می شود که چیست. در آن حالت، بدون شک آن را پرورش می دهند و از آن استفاده میکنند.
موش، اگرچه با مردم هم خانه است، چون مودی است، او را از خانه بیرون اندازند و در هلاک آن کوشند.
اگرچه موش با مردم در یک خانه است و در یک جا هستند، اما چون مودی و آزار رساننده است او را از خانه بیرون می اندازند و در نابودی آن می کوشند.

درس پنجم

تاریخ ادبیات

متن درس «چنار و و کدو» از ناصر خسرو است.
نویسنده ی «گلدان خالی»، «دمی» نام دارد و مترجم آن «نورا حق پرست» است.
حکایت «زیرکی» از کتاب «جوامع الحکایات» اثر «محمد عوفی» انتخاب و بازنویسی شده است.

معنی و مفهوم درس

درس چنار و کدو

پرسید از آن چنار که «تو، چند ساله ای؟» گفتا: «دویست باشد و اکنون زیادتی است»
بوته ی کدو از درخت چنار پرسید که تو چند ساله هستی؟ چنار پاسخ داد دویست سال دارم و اکنون این،
عمر زیادی است.

خندید ازو کدو، که «من از تو، به بیست روز برتر شدم، بگو تو که این کاهلی ز چیست؟»
بوته ی کدو به او خندید و گفت که «من با گذشت بیست روز از جوانه زدن و رشد از تو برتر و بلندتر شدم
جواب بده که علت این تنبلی چیست؟»

او را چنار گفت: که «امروز، ای کدو با تو مرا هنوز، نه هنگام داوری است
چنار به او گفت که «ای کدو اکنون، هنوز زمان داوری میان من و تو نیست.»

فردا که بر من و تو، وزد باد مهرگان آنگه شود پدید، که نامرد و مرد کیست»
فردا که باد پاییزی بر من و تو بوزد، در آن هنگام آشکار می شود که مرد و نامرد چه کسی است؟ (چه کسی
برتر است؟)

زیرکی

بعد از مدتی بیامد و زر طلبید، باز نیافت و با هرکس که گفت، هیچ کس درمان ندانست.
بعد از مدتی آمد و طلایش را جست و جو کرد اما پیدا نکرد و با هرکس که درباره ی آن سخن میگفت هیچ
کس راه چاره و درمان آن را نمیدانست. حاکم از جمله ی طبیبان شهر پرسید: حاکم از همه ی پزشکان
شهر پرسید. حاکم کس فرستاد و آن مرد را طلبید و به نرمی و درشتی زر را بستد و به صاحب زر، باز داد.
حاکم کسی را فرستاد و آن مرد را به نزد خود طلبید (خواست) و به آرامی و تندی (آرامش و خشونت) طلا
را پس گرفت و به صاحب آن بازگرداند.

درس ششم

تاریخ ادبیات
ادبیات شعر «ای ایران» اثر حسین گلگلاب است.

معنی و مفهوم

درس سرود ملی

سر زد از افق، مهر خاوران / فروغ دیده‌ی حق باوران / بهمن، قرّایمان ماست. پیامت ای امام / استقلال، آزادی، نقش جان ماست.
خورشید مشرق زمین، آرام آرام از کرانه‌ی آسمان آشکار شد و این طلوع خورشید، روشنی بخش چشم‌های انسان‌های خداپاور و فهیم است.
ماه بهمن مثل ماه رمضان، ماه شکوه و بزرگی و ایمان و اعتقاد ماست. ای امام، پیام تو که همان «استقلال، آزادی...» در جان ما نقش بسته است و ما حاضریم برایش جان دهیم.

شهیدان، پیچیده در گوش زمان فریادتان / پاینده، مانی و جاودان / جمهوری اسلامی ایران.
ای شهیدان، فریاد شما در گوش زمان پیچیده است و آن این است: ای جمهوری اسلامی ایران همیشه پایدار و جاودان بمانی.

خوشا مرز ایران عنبر نسیم
که خاکش گرامیتر از زرّ و سیم
چه قدر خوب و خوش است سرزمین خوش بوی ایران که خاکش از طلا و نقره ارزشمندتر و گرامیتر است.

هوایش موافق به هر آدمی
زمینش، سراسر پر از خرّمی
آب و هوای ایران با هر انسانی سازگار است و سرتاسر سرزمینش سرسبز و خرّم است.

همه بوستانش، سراسر گل است
به باغ اندرون، لاله و سنبل است
سرتاسر باغها و بوستان‌هایش پر از گل سرخ و زیباست و درون باغ‌هایش پر از لاله و سنبل است.

ای ایران

ای ایران، ای مرز پر گهر
ای خاکت سرچشمه ی هنر
ای ایران، ای مرز گرانیقت، با ارزش و پر گهر. ای کشوری که خاکت سرچشمه و منشأ هنر و فضیلت است .

دور از تو اندیشه ی بدان
پاینده مانی و جاودان
اندیشه و فکر بدان و دشمنان از تو دور باد و همیشه پایدار و جاودان بمانی .

ای دشمن، ار تو سنگ خارهای، من آهنم
جان من فدای خاک پاک میهنم
ای دشمن، اگر تو مثل سنگ خاره، محکم و سخت هستی، من هم مثل آهن، محکم هستم. جان من فدای
خاک پاک و بارزش میهنم باد .

مهر تو چون، شد پیشه ام
دور از تو نیست، اندیشه ام
وقتی که مهر و محبت به تو، کار و شغل من شد، و فکر و اندیشه ی من از تو دور و جدا نیست. (من همیشه
به تو فکر میکنم.)

در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما؟
پاینده باد، خاک ایران ما
ای ایران، این جان ما در راه تو و برای تو ارزشی ندارد، امیدوارم این خاک ایران ما همیشه پاینده و استوار و
جاودان باشد. (بماند.)

سنگ کوهت در و گوهر است
خاک دشتت بهتر از زر است
سنگ کوه های تو مانند مروارید و گوهر، بارزش است و خاک دشت هایت از طلا بهتر و بارزتر است .

مهرت از دل، کی برون کنم؟
برگو، بی مهر تو چون کنم؟
هیچگاه نمیتوانم مهر و محبت تو را از دل بیرون کنم. بگو، بدون مهر و محبت تو چگونه روزگار بگذرانم؟

تا گردش جهان و دور آسمان بپاست
نور ایزدی همیشه رهنمای ماست
تا زمانی که دنیا وجود دارد و گردش زمانه پایدار است (تا ابد) نور و الطاف خدایی همیشه راهنما و هدایت
کننده ی ماست .



ایران، ای خرم بهشت من
ای ایران، ای بهشت سرسبز و خرم من، سرنوشت و تقدیر من از تو روشن تر و آشکارتر است .
روشنتر از تو سرنوشت من

گر آتش بارد به پیکرم
اگر در سخت ترین شرایط باشم و آتش مثل باران بر بدنم بیارد به جز مهر و محبت تو هیچ چیزی در دلم
پرورش نمیدهم .
جز مهرت در دل نپرورم

از آب و خاک و مهر تو سرشته شد دلم
وجود من (دلم) با آب و خاک و مهر و محبت تو آمیخته شد. اگر مهر و محبت تو از وجودم بیرون برود دلم
چه می شود؟ (اگر مهر و محبت و عشق تو از درونم بیرون رود، از بین خواهیم رفت.)
مهرت از برون رود چه میشود دلم

درس هشتم

تاریخ ادبیات

بیت «چو ایران نباشد، تن من مباد / بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد» سروده ی فردوسی است.
کوروش، سلسله ی هخامنشی را در ایران بنیان نهاد .
شعر «من، آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم» سروده ی اسدالله شعبانی است .
متن درس «آوازی برای وطن» نوشتھی «محمد دهریزی» است.
شعر «وطن دوستی» سروده ی علی اکبر دهخدا است.

معنی و مفهوم درس

دفاع از میهن

چو ایران نباشد، تن من مباد بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد
وقتی ایران وجود نداشته باشد وجود و تن من نیز نباشد و در زمان نبودن ایران حتی یک تن نیز در این سرزمین زنده نباشد .

در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت .
در میان این همه بزرگی و شکوه، ناگهان حمله ای ترس آور و خوفناک از سوی مغرب (مقدونیّه) آغاز شد.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد / هر جا که شهری دید / با خاک، یکسان کرد .
وقتی که اسکندر مقدونی قصد حمله به ایران را کرد در سر راهش هر جا که شهری را دید آنجا را به طور کامل نابود کرد.

اسب سردار با یال فرریخته و دم برافراشته، پیش از اسبهای دیگر، سوار خود را به بالا میکشاند .
اسب آریو برزن، سردار و فرماندهی ایرانی، با موی گردن فروریخته اش و دم بالابرده اش جلوتر از اسبهای دیگر، سوار خود را به بالا می کشاند و پیش می برد .

من، آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم
من، آریو برزن، سردار ایرانی و فرزند میهن عزیزم ایران هستم که در آخرین سنگر زندگی ام قرار گرفته ام اکنون این تن و جان من که برای فدا کردن در راه ایران آماده است .

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

آیا باید در مقابل دشمن تسلیم شد و برتری او را بر کشور دید و تحقیر و کوچک شدن با همه ی وجود را پذیرفت، یا با دشمن جنگید و با جان فشانی و خون خود، خاک وطن را سرخ رنگ نمود.

آریو برزن با شمار اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند .

آریو برزن با تعداد اندکی از سپاهیان به سپاه بزرگ دشمن حمله کرد و بسیاری از آنان را کشت .

هنوزم ز خردی به خاطر درّست که در لانه ی ماکیان، بُرده دست
هنوز از دوران کودکیام به یاد دارم که یک روز دست در لانه ی مرغی خانگی بردم .

به منقارم آن سان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ، آن دم، جهید
با منقار، آن گونه به سختی مرا نوک زد که در آن هنگام اشک چشم من مانند خونی که از رگ بیرون می زند، جاری شد .

پدر، خنده بر گریهام زد که هان!
پدر از گریه ی من خندید و گفت که آگاه باش و وطنداری و وطن دوستی را از مرغ خانگی یاد بگیر .

درس نهم

تاریخ ادبیات

شعر «سرای امید» سروده ی هوشنگ ابتهاج (سایه) است.

معنی و مفهوم درس

سرای امید

ایران ای سرای امید
بر بامت سپیده دمید
ایران، ای خانه ی امید و آرزو، بر بام تو سپیده و پیروزی طلوع کرد.

بنگر کزین ره پر خون
خورشیدی خجسته رسید
نگاه کن که از این راه پر از رنج و سختی، خورشید پیروزی و مبارک رسید .

اگر چه دلها پر خون است
شکوه شادی، افزون است
اگر چه دلها پر خون و ناراحت هستند اما شکوه و عظمت و شادی زیاد است.

سپیده ی ما گلگون است
که دست دشمن، در خون است
سپیده ی پیروزی ما به رنگ گل سرخ است زیرا دست دشمن در خون است. دشمن، مردم ما را کشته است.

ای ایران، غمت مرساد
جاویدان، شکوه تو باد
ای ایران، امیدوارم غم و ناراحتی به تو نرسد و شکوه و بزرگیات همیشگی باشد .

راه ما راه حق، راه بهروزی است
اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی است
راه ما، راه حق و حقیقت و راه بهروزی و نیکبختی است و رمز پیروزی ما فقط اتحاد و همبستگی است .

صلح و آزادی / جاودانه در همه ی جهان، خوش باد / یادگار خون عاشقان، ای بهار / ای بهار تازه جاودان در
این چمن شکفته باد .

صلح و آزادی در همه ی جهان، جاودانه، خوش باشد، ای یادگار خون عاشقان واقعی، ای بهار آزادی، ای بهار
تازه جاودان شده در این چمن هستی، همیشه برقرار، شکوفا و شکفته باشی .

درس دهم

تاریخ ادبیات

نگارهی «عصر عاشورا» اثر محمود فرشچیان نقاش معروف است
بیتهای «نام نیکو گر بماند ز آدمی / به کزو ماند سرای زرنگار نام نیک رفتگان،
ضایع مکن / تا بماند نام نیکت، پایدار»
سرودهی سعدی شاعر قرن هفتم است .
مولوی از شاعران و نویسندگان قرن هفتم است .

معنی و مفهوم

درس نام نیکو

در کارگاه استاد امامی، شعرهای دلنشین حافظ و جلال الدین محمد(مولوی)، زمزمه میشود.
در کارگاه استاد امامی، شعرهای خوشایند و پسندیده ی حافظ و مولوی خوانده و تکرار میشود .
غرور آفت هنر است .

غرور، تکبر و خود بزرگ بینی، بلای هنر است .

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار
اگر نام نیکو و خوب از انسان باقی ماند بهتر است از اینکه خانه ای طلاکاری شده از او باقی بماند.

نام نیک رفتگان، ضایع مکن تا بماند نام نیکت، پایدار
نام نیک و خوب گذشتگان و رفتگان را خراب و تباه نکن تا نام نیک تو نیز پایدار باقی بماند.



درس یازدهم

تاریخ ادبیات

خواجه نصیرالدین توسی، ریاضیدان، نویسنده و ستاره شناس بزرگ ایرانی در قرن هفتم زندگی میکرد .
خواجه نظام الملک توسی، دویست سال پیش از خواجه نصیرالدین توسی مدارس شبانه روزی «نظامیه»
را تأسیس کرد و در شهر «ری» نیز «رصدخانه‌های» ساخت .
سعدی هم در «نظامیه» تحصیل کرده است.

معنی و مفهوم درس

نقش خردمندان

در این هنگام، آشوب دیگری برخاست .
در این زمان، قیام و آشوب دیگری به وجود آمد.(بلند شد)
بار دیگر نگرانی و اندوه، قلب مردم را درهم فشرد.
یک بار دیگر، نگرانی و غم، قلب مردم را آزار داد و آنها را ناراحت کرد .
مردم، وحشت زده از خواب برخاستند، همه می گریختند و گمان میکردند، حادثه ی ناگواری پیش آمده است .
مردم با ترس و وحشت بیدار شدند، همه فرار می کردند و خیال می کردند، اتفاق بدی رخ داده است .

درس دوازدهم

تاریخ ادبیات

شاهنامه اثری منظوم از فردوسی است .
چهارمقاله اثر منشور نظامی عروضی است .
حکایت «بوعلی و بانگ گاو» از کتاب چهارمقاله نقل شده است .
شاهنامه سراسر شعر است .
فردوسی استاد بی همتای زبان فارسی است .
فردوسی نزدیک به سی سال برای نوشتن شعرهای شاهنامه تلاش کرد .

معنی و مفهوم درس

فردوسی، فرزند ایران

به چهره، نکو بود بر سانِ شید
ولیکن همه موی، بودش سپید
از نظر چهره و ظاهر مانند خورشید، نیکو و زیبا بود اما تمام موی او سفید بود .

چو فرزند را دید، مویش سپید
بشد از جهان، یکسره ناامید
وقتی فرزندش را با موی سفید دید کاملاً از جهان ناامید شد .

چو آیند و پرسند گردن کشان
چه گویم از این بچه ی بد نشان؟
وقتی پهلوانان بیایند و از این بچه ی بد نشان (سفید موی) سؤال کنند، چه بگویم؟

چه گویم که این بچه ی دیو، کیست
پلنگ دو رنگ است یا خود پری است
چه بگویم که این بچه دیو، کیست. این بچه، پلنگ دو رنگ است یا خود فرشته است.

بخندند بر من، مِهان جهان
از این بچه، در آشکار و نهان
بزرگان جهان در آشکار و نهان به خاطر این بچه به من میخندند و مرا مسخره میکنند .

یکی کوه بُد، نامش البرز کوه
به خورشید نزدیک و دور از گروه
کوهی وجود داشت که نامش کوه البرز بود و به خورشید نزدیک و از گروه دور بود.

بدان جای، سیمرغ را لانه بود
که آن خانه از خلق، بیگانه بود
در آن کوه، لانه ی سیمرغ وجود داشت که از مردم و آفریده ها خالی و بیگانه بود .

نهادند بر کوه و گشتند باز
برآمد بر این، روزگاری دراز
کودک سفیدموی را روی کوه گذاشتند و برگشتند و از این ماجرا، زمان زیادی گذشت .

پدر، مهر بُرید و بفکند خوار
جفا کرد بر کودکِ شیرخوار
پدر مهر و محبت را از فرزند قطع کرد و با خفت و ذلت او را دور انداخت و بر کودک شیرخوار ظلم و ستم کرد .

خداوند، مهر آن کودک را در دل سیمرغ افکند .
خداوند، مهر و محبت آن کودک سفید موی را در دل سیمرغ انداخت.

بدین گونه بر، روزگاری دراز
برآمد که بُد کودک آنجا به راز
این گونه روزگاری طولانی که کودک در آن کوه پنهان و به صورت یک راز زندگی میکرد ، گذشت.مانند دایه ای مهربان، تو را پرورده ام .مثل یک سرپرست و مادر مهربان تو را پرورش داده و بزرگ کرده ام .

همان گه، بیایم چو ابر سیاه
بی آزارت آرم، بدین جایگاه
همان لحظه مثل ابر سیاه پیش تو می آیم و بی آزار و اذیت، تو را به این مکان می آورم.

دل سام شد چون بهشتِ برین
بر آن پاک فرزند، کرد آفرین
دل سام، پدر زال، همچون بهشتِ اعلی شد و به آن فرزند پاک، آفرین گفت.

بوعلی و بانگ گاو

مرا بکشید که از گوشت من هریسه، نیکو آید.
مرا قربانی کنید که از گوشت من آشی (حلیمی) خوب به دست می آید .
اطباً در معالجت عاجز ماندند .
پزشکان در درمان ناتوان ماندند.
علف دهدش تا قربه شود .
به او علف بدهید تا چاق شود .

درس سیزدهم

تاریخ ادبیات

درس «روزی که باران میبارید» اثر «محمد میر کیانی» است.
شعر «بال در بال پرستوها» سروده ی «بیوک ملکی» است.

معنی و مفهوم درس

بال در بال پرستوها

بال در بال پرستوهای خوب
جامه ای از عطر نرگس ها به تن
میرسد آخر، سوار سبزپوش
شالی از پروانه ها بر روی دوش
سرانجام بهار، این سوار سبزپوش، همراه پرستوهای خوب و گلها و نرگس ها با پروانه ها میرسد .

پیش پای او به رسم پیشواز
باغبان هم، باغبان نوبهار
ابر با رنگین کمان، پل میزند
بر سر هر شاخه های گل میزند
به رسم پیشوازی و استقبال از مسافر، ابر بر سر راه او با رنگین کمان پل زیبایی ایجاد میکند و باغبان نوبهار (خداوند) نیز بر سر هر شاخه های از درختان، گل زیبایی میزند. (شاخه ی درختان پرگل میشود).

تا می آید، پرده ها از خانه ها
مرغ های خسته و پر بسته هم
باز توی کوچه ها سر میکشند
از میان پرده ها پر میکشند
تا سوار سبزپوش و همراهانش از راه میرسند دوباره پرده ها از هر خانه ای توی کوچه ها را می بینند و به آنجا سر می کشند و مرغ های اسیر، از بین پرده ها پرواز میکنند .

در فضای باغ ها پر میشود
هر کجا سرگرم صحبت میشوند
باز هم فوآره ی گنجشک ها
شاخه ها درباره ی گنجشک ها
باغ ها پر از گنجشک میشود و دوباره در هر جایی که شاخه ها درباره ی گنجشک ها حرف میزنند، صدای گنجشک ها نیز در فضای باغ پر میشود.

باز می پیچد میان خانه ها
می رسد فصل بهاری جاودان
بوی اسفند و گلاب و بوی عود
فصلی از عطر و گل و شعر و سرود
دوباره با آمدن بهار بوی اسفند و گلاب و عود در خانه ها می پیچد و فصل بهاری همیشگی و فصلی از عطر و گل و شعر و سرود فرامیرسد.



درس چهاردهم

تاریخ ادبیات

درس «شجاعت» نوشته ی استاد «احمد بهمن یار» است.

معنی و مفهوم

درس شجاعت

سردار لشکری که با تدبیر و مهارت، فرمان عقب نشینی می دهد و سپاه خود را از خطر می رهاند، شجاع است. سردار لشکری که با اندیشه و استادی و مهارت، دستور عقب نشینی می دهد و سپاه و سربازان خود را از خطر نجات می دهد، شجاع است .

درس پانزدهم

تاریخ ادبیات

شعر «کاجستان» سروده ی محمدجواد محبت است.
درس «زیر آسمان بزرگ» اثر ترور رومین و ترجمه ی مجید عمیق است .
حکایت «حکمت» از باب اول گلستان انتخاب شده است.
گلستان هشت باب (قسمت) دارد که باب اول آن «در سیرت پادشاهان» است.

معنی و مفهوم درس

کاجستان

در کنار خطوط سیم پیام خارج از ده، دو کاج رویدند
در کنار سیم های مخصوص پیام در خارج از روستا، دو کاج رویدند.(سبز شدند و رشد کردند).

سالیان دراز، رهگذران آن دو را چون دو دوست می دیدند
سالهای طولانی، عابران و رهگذران، آن دو کاج را مثل دو دوست می دیدند .

روزی از روزهای پاییزی زیر رگبار و تازیانه ی باد
یک روز از روزهای فصل پاییز در زیر رگبار و وزش شدید باد...

یکی از کاجها به خود لرزید خم شد و روی دیگری افتاد
یکی از کاج ها توان و قدرتش را از دست داد و خم شد و روی کاج دیگری افتاد.

گفت: «ای آشنا، ببخش مرا خوب در حال من، تأمل کن
گفت: «ای کاج آشنا من را ببخش و خوب در احوال من فکر کن»؛

ریشه هایم ز خاک، بیرون است چند روزی، مرا تحمل کن
ریشه های من از خاک بیرون افتاده است، چند روز وضعیت و حالت مرا تحمل کن.»

کاج همسایه، گفت با نرمی: «دوستی را نمی برم از یاد،
کاج همسایه به نرمی و آرامی گفت: دوستی بین خودم و تو را از یاد نمی برم.

شاید این اتفاق هم روزی
شاید یک روز این اتفاق به صورت ناگهانی برای من هم بیفتد.

مهربانی به گوش باد رسید
باد، آرام شد، ملایم شد
این مهربانی دو کاج به گوش باد رسید، باد، آرام، ملایم و سازگار شد.

کاج آسیب دیده ی ما هم
کاج آسیب دیده ی داستان ما نیز، آهسته آهسته قدرت گرفت و سالم شد.
کامک، پا گرفت و سالم شد.

میوه ی کاج ها، فرو می ریخت
دانه ها ریشه می زدند آسان
میوه ی کاج ها، به پایین می افتاد و دانه ها به راحتی، ریشه در خاک میزدند.

ابر، باران رساند و چندی بعد
ده ماه، نام یافت «کاجستان»
ابر نیز مدتی بعد باران را به دانه های کاج رساند، و بعد از آن روستای ما نام «کاجستان» پیدا کرد.

حکمت

غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده .
خدمتکار هرگز دریا را ندیده بود و رنج و سختی سفر با کشتی را تجربه نکرده بود.
چندان که ملاحظت کردند، آرام نم گرفت و ملک از این حال، آزرده گشت .
هر چه قدر با خدمتکار مهربانی می کردند آرام نمیشد و پادشاه از این حالت، ناراحت شد.
ملک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی، خامش گردانم.»
به پادشاه گفت: «اگر دستور بدهی من با یک شیوه او را ساکت میکنم.» گفت: «غایت لطف و کرم باشد.»
گفت: «ساکت کردن غلام نهایت مهربانی و بخشش باشد.»
باری چند، غوطه خورد؛ جامه اش گرفتند و سوی کشتی آوردند .
چند بار، در آب دریا فرو رفت و بالا آمد، لباسش را گرفتند و او را به سوی کشتی آوردند .
اول محنت غرقه شدن، نچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمیدانست .
در آغاز رنج و سختی غرق شدن را تجربه نکرده بود و قدر سلامتی، راحتی و آرامش درون کشتی را نمیدانست.

درس شانزدهم

تاریخ ادبیات

کتاب «مرد هزار ساله» نوشته ی «رضا حجت» است.
نام پدر و مادر ابوعلی سینا به ترتیب «عبدالله» و «ستاره» است.
شعر «چشمه و سنگ» سروده‌ی (محمدتقی بهار) ملکالشعرا است.

معنی و مفهوم درس

وقتی بوعلی، کودک بود

تازه از بستر بیماری برخاسته بود.

تازه حالش خوب شده بود.

ستاره به سیمای همسرش عبدالله، خیره شد.

ستاره به چهره ی همسرش عبدالله نگاه کرد و دقیق شد. (زل زد).

من او را با خون دل پرورش داده ام .

من او را با رنج و سختی زیاد، بزرگ کرده ام.

حسین دست بردار نبود.

حسین به کارش ادامه می داد.

ستاره با هیجان، چشم به دهان او دوخته بود .

ستاره با هیجان و آشفتگی با دقت به حرفهای او توجه میکرد .

از کوشش و پشتکار او به ستوه آمده ام.

از تلاش و پیگیری او خسته شده ام.

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار به ره گشت، ناگه به سنگی دچار
چشمه ای از کوهستان جدا شد، در راه ناگهان به سنگی برخورد.

به نرمی چنین گفت با سنگ سخت: «کرم کرده، راهی ده ای نیکبخت!»
با آرامی و نرمی به سنگ محکم و سخت گفت: «ای نیکبخت، لطف کن و راهی برای عبور من بده»

گران سنگ تیره دل سخت سر زدش سیلی و گفت: «دور ای پسر
سنگ بزرگ بد دل، محکم یک سیلی به چشمه زد و گفت: از من دور باش ای پسر،

«نجنیبیدم از سیل زور آزمای کهای تو، که پیش تو جنبم، ز جای؟»
من با آمدن سیل پر زور و خروشان از جایم تکان نخوردم حالا تو چه کسی هستی که در مقابل تو از جایم
تکان بخورم؟

نشد چشمه از پاسخ سنگ، سرد به کندن دراستاد و ابرام کرد
چشمه از پاسخ سنگ، دلسرد و ناامید نشد و به کندن مشغول شد و پافشاری کرد.

بسی کند و کاوید و کوشش نمود کز آن سنگ خارا، رهی برگشود...
بسیار زمین را کند و آنقدر تلاش کرد که از میان آن سنگ سخت، راهی باز کرد.

برو کارگر باش و امیدوار که از یأس، جز مرگ، ناید به بار
پس برو برای هدف‌ت کار کن و همیشه امیدوار باش که از ناامیدی چیزی به جز نابودی و مرگ به دست نمی
آید.

گرت پایداری است در کارها شود سهل، پیش تو دشوارها
اگر در کارهایت پایداری و پافشاری باشد، تمام کارهای دشوار در مقابل تو آسان میشود.

درس هفدهم

تاریخ ادبیات

شعر «کار و تلاش» سروده‌ی پروین اعتصامی است .

درس «همه چیز را همگان دانند» از کتاب «ابوریحان و ریحانه» اثر اسفندیار معتمدی انتخاب شده است .

حکایت «جوان و راهزن» از کتاب «سبحة‌الابرار» اثر «جامی» انتخاب شده است.

کتاب های «مثنوی معنوی» و «فیه ما فیه» از آثار جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی هستند.

کار و تلاش

به راهی در، سلیمان دید موری که با پای ملخ میگرد زوری

سلیمان (ع) در راهی، مورچه ای را دید که با پای یک ملخ، دسته و پنجه نرم میگرد و زور میزد.

به زحمت، خویش را هر سو کشیدی وزان بار گران، هر دم خمیدی

مورچه با زحمت خود را به هر سو میکشید و از آن بار سنگین (ملخ) هر لحظه به طرفی خم میشد .

ز هر گردی، برون افتادی از راه زهر بادی، پریدی چون پر کاه

با هر گرد و غباری از راه اصلی خود خارج میشد و با هر بادی مثل پر کاه جابه جا میشد .

چنان بگرفته راه سعی در پیش که فارغ گشته از هر کس، جز از خویش

آنچنان سعی و تلاش میگرد که بهجز خودش به فکر کسی نبود .

به تندی گفت: «کای مسکین نادان چرایی فارغ از مُلک سلیمان؟»

سلیمان با تندی به او گفت: «که ای بیچاره ی نادان چرا از سرزمین سلیمان غافل؟»

بیا زین ره، به قصر پادشاهی بخور در سفرهی ما، هر چه خواهی

از این راه به قصر پادشاهی ما بیا و در سفره ی ما هر چیزی که میخواهی بخور.

چرا باید چنین خونابه خوردن تمام عمر خود را بار بردن

چرا باید این چنین رنج و سختی بکشی و تمام عمر خود را بار جابه جا کنی؟

ره است اینجا و مردم رهگذارند
مبادا بر سرت پایی گذارند
اینجا سر راه است و مردم در حال گذشتن هستند مبادا (نکنند) پایشان را بر روی تو بگذارند.

مکش بیهوده این بار گران را
میازار از برای جسم، جان را
بیهوده این بار سنگین را حمل نکن و جانت را برای جسم آزار نده .

بگفت: «از سور، کمتر گوی با مور
که موران را، قناعت خوش تر از سور
گفت: از جشن و شادی و سور و راحتی کمتر با مورچه حرف بزن زیرا برای مورچه ها صرفه جویی و
خرسندی از جشن و مهمانی خوش تر و بهتر است.

نیفتد با کسی ما را سر و کار
که خود، هم توشه داریم و هم انبار
سر و کار ما با کسی نمی افتد (محتاج کسی نمیشویم) زیرا خودمان هم غذا (ذخیره) داریم هم جایی برای
نگهداری آن (انبار)

مرا امید راحت هاست زین رنج
من این پای ملخ، ندهم به صد گنج
من از این همه رنج و سختی آرزوی آسودگی و راحتی دارم و این پای ملخ به ظاهر کمارزش را به صد گنج
نمی دهم.

گرت همواره باید کامکاری
ز مور آموز رسم بُرداری
اگر همواره برای تو پیروزی و کامروانی لازم است پس از مورچه، روش صبر و پایداری را یاد بگیر .

مرو راهی که پایت را ببندند
مکن کاری که هشیاران بخندند
به راهی نرو که گرفتارت کنند و کاری انجام نده که انسان های هشیار و عاقل به تو بخندند. تو را مسخره
کنند.

گه تدبیر، عاقل باش و بینا
ره امروز را مسپار فردا
هنگام اندیشه و فکر، عاقل و بینا باش و کار امروز را به فردا نسپار.

بکوش اندر بهارِ زندگانی
که شد پیرایه ی پیری، جوانی
در دوره ی جوانی تلاش کن زیرا جوانی زینت و زیور و زیبایی دوره ی پیری است .



نیایش

این درختانند همچون خاکیان
دست ها بر کرده اند از خاکدان
این درختان مانند انسانها دست های نیاز خود را از این جهان بالا آورده اند.

با زبان سبز و با دست دراز
از ضمیر خاک، میگویند راز
با زبان گویا و با دستی بالا آمده به سوی خدا از درون خاک، با خداوند راز و نیاز می کنند.



معانی کلمات دروس فارسی پایه پنجم



ستایش:

خاک: در این بیت به معنی انسان

بیم: ترس ، خوف

چاره: تدبیر ، راه حل

قبله: جهتی که ما نماز می خوانیم

مونس: همدم ، یار

بیچارگان: درماندگان ، عاجزان

هستی: وجود، آفرینش، جهان

از پی: به دنبال

کریم: بخشنده

که: چه کسی

ننوازی: محبت نکنی

غمخوارگان: رنج دیدگان

واژگان مخالف:

بیچارگان# توانمندان، سعادت‌مندان

ضعیف# توانا

هستی# نیستی

واژگان هم خانواده:

مونس: انس، انیس

کریم: کرامت، تکریم

ضعیف: مستضعف



درس اول: تماشاخانه

از هم گسیخت: از هم جدا شد، پاره شد

دهقان: کشاورز

تاک: درخت انگور

شاخساران: درختان انبوه و پر شاخ و برگ

گل بوته: بوته گل

باز: دوباره

سرشار: لبریز، پر

پدیده: چیز تازه

عجیب: غریب، شگفت آور

درنگ: توقف، سکون

سربه فلک کشیده: بسیار مرتفع، بلند

عالمان: دانایان

گوارا: مطبوع، دلچسب

موضوع: مطلب

شکنده: ظریف، نازک

سردر می آورد: می رویند و رشد می کنند

توصیف: وصف کردن

تالاب: جایی که در آن آب جمع شود و بماند

رفته رفته: آرام آرام

رنگ رنگ: دارای رنگ های مختلف

تماشاخانه: جایی که در آن چیزی نمایش داده

می شود

شگفتی ها: عجایب، پدیده های عجیب

لطیف: زیبا، نرم

تماشاگه: محل تماشا و گردش

مقایسه کنیم: بسنجیم

تأمل: اندیشه، درنگ

کردار: عمل، رفتار

نگاشته: نوشته

آفرینش: خلقت، به وجود آمدن

سنگلاخ: زمینی که در آن سنگ فراوان باشد

هیس: ساکت

مخملی: از جنس مخمل، مثل مخمل نرم

سر زده: بی خبر

نارون: درختی برگ ریز که در همه جا

پراکنده و از جمله درختان جنگلی نقاط معتدل

بستان : باغ

کوته : کوتاه

برگ نو : برگ تازه

کهن : قدیم ، گذشته

نغمه خوان : آواز خوان

آشیان : لانه ، خانه

واژگان مخالف:

درنگ # عجله	نو # کهنه	لطیف # خشن
بخندد # بگرید، گریه کند	بلندترین # کوتاه ترین	کهن # جدید
سرد # گرم	زیبا # زشت	ساده # سخت
نرم # زیر	آرام # نا آرام	پاکی # ناپاکی، پلیدی
خواب # بیدار	نازک # کلفت	شاداب # غمگین
روشنایی # تاریکی	خشک # خیس	کوتاه # بلند
		گرما # سرما

واژگان هم خانواده:

آفرینش: آفریده، آفرید	عجیب: عجایب، تعجب	لطیف: لطف، الطاف
توصیف: وصف، موصوف	عمیق: عمق، اعماق	عالم: علم، معلم
		فصل: فصول



درس دوم: فضل خدا

فضل: بخشش

بحر: دریا

بر: خشکی

لیل: شب

اجزا: جمع جز، بخش ها

تاثیر: اثر کردن

شاخ برهنه: شاخه بدون برگ و میوه

بنی آدم: انسان

شاخسار: شاخه های درختان

از پشت کوه بیرون آمد: طلوع کرد

تحسین می کرد: آفرین می گفت

خورشید نورش را پنهان کرد: غروب کرد

برکه: آبگیر

مغرور: خودخواه، متکبر

به شگفت آمد: تعجب کرد

جذب: چیزی را به سوی خود کشیدن

مشخص: معلوم

جالیز: کشتزار خربزه

از کار خدا سردر نمی آورم: متوجه رازهای

خدا نم، شوم

شکرت: شکر تو را

شمار کردن: شمردن، حساب کردن

که: چه کسی

انجم: ستارگان

نهار: روز

خاک مرده: خاک خشک و بی حاصل

بیخ: بن ، اساس

توحیدگوی: ستایش کننده

زمزمه: نغمه، سرود، آواز

حسرت می خورند: افسوس می خوردند

سراغ: در جستجوی چیزی رفتن

غرور: سربلندی

خود بینی: غرور، تکبر

نسیم ملایم: باد آرام

گلبرگ: برگ گل

تشکر: سپاس گذاری

لب به سخن باز کرد: شروع به حرف زدن

کرد



خالق : آفریننده
گردکان : درخت گردو
ناگهان : غیر منتظره
بلای وحشتناکی : گرفتاری سختی

واژگان مخالف:

مرده#زنده	لیل#نهار	بحر#بر
زیبا#زشت	بزرگ#کوچک	برهنه#پوشیده
غمگین#شاد	مغرور#فروتن،متواضع	خواب#بیدار

واژگان هم خانواده:

شکر:شاکر،تشکر	انجم:نجوم	فضل:فاضل،فضیلت
دیدن: دید، دیدار	تعریف: معرفی	تاثیر: موثر، اثر

درس سوم: رازی و ساخت پیمارستان



واژه های جدید

روزگاران کهن: زمان های قدیم

بخش: قسمت، جا، مکان

خلاصه: به هر حال، کوتاه شده

تصمیم گرفتند: اراده کردند

در دل خندیدند: مسخره کردند

شگفت زده: متعجب، متحیر

فاسد: معیوب، خراب

فرق: تفاوت، اختلاف

بلند آوازه: معروف، مشهور

سمت: سو، طرف

دانایی: آگاهی

سر بلندی: سرافرازی

رهنمای: راهنما

دلگشای: خوشایند

سرا: خانه

گرای: گراییدن، میل داشتن

شکوه: جلال، بزرگی

اندیشه: فکر

گرما به: حمام محلی

پرس و جو: پرسیدن

طیب: پزشک

هوس: آرزو، میل

فرا خواند: صدا زد، دعوت کرد

خون سردی: بردباری، آرامش

پاکیزه تر: تمیزتر، پاک تر

پدرش را از دست داده بود: پدرش فوت

کرده بود

دست بردار نبود: آن را رها نمی کرد

هوشیاری: باهوشی، آگاهی

خرد: عقل

بلند: دراز، افراشته

دست گیرد: کمک می کند

هر دو سرا: دنیا و آخرت

گزند: آسیب، ضرر

برنا: جوان

واژگان مخالف:

ساده # مشکل	خندید # گریست	بزرگ # کوچک
کهن # جدید	برنا # پیر	برتر # پایین تر
مناسب # نامناسب	پاکیزه # کثیف	تازه # کهنه
بدبو # خوش بو	نزدیک # دور	بد # خوب
توانا # ناتوان	بلند # کوتاه	سالم # بیمار

واژگان هم خانواده:

رهنما: راهنمایی	شرط: شرایط، مشروط	فاسد: فساد، مفسد
تعجب: متعجب، عجیب، عجایب	طبيب: طب، مطب	اندیشه: اندیشیدن، اندیشمند
موفقیت: توفیق، موفق	شوق: اشتیاق، تشویق	توانا: توانایی، توانمند
		دانش: دانشمند، دانشگاه



واژه های جدید

درس چهارم: بازرگان و پسران

اندوختن: جمع کردن، پس انداز کردن ،
ذخیره کردن
کاهلی: تنبلی، سستی
اسباب: سبب ها ، علت ها
غفلت: بی توجهی ، بی اعتنائی
چارپایان: حیواناتی که دو دست و دو پا دارند
بکوشید: سعی کرد ، تلاش کرد
فضیلت: نیکویی ، برتری
شناخته شده: در این جا معروف
نیکویی: خوبی ، پسندیده بودن
نهان: مخفی
پروردن: پرورش دادن، تربیت کردن
بهره گیرند: استفاده ببرند
مودی: آزار دهنده

بازرگان: تاجر
گرد خود: دور خود
مقام: رتبه
خصلت: خلق و خوی، صفت
روی برگرداند: برگردد، پشت کند، پشیمان
شود
مراقبت: نگهداری
تهیدست: فقیر، مسکین
خشنود: راضی، شاد
کسب: درآمد، کار
گمنام: بی نام و نشون
فروغ: روشنائی ، پرتو
نهان: خوبی ، پسندیده بودن
آراست: زینت داد
معلوم: مشخص
بی شک: بی تردید ، بی گمان
هلاک: نابود
حوادث: رویدادها، پیش آمدها
معمولا: بیشتر اوقات



واژگان مخالف:

با تجربه # کم تجربه ، بی تجربه	تهیدست # ثروتمند	گرسنه # سیر
نهان # آشکار	بسیار # اندک	زود # دیر
نیک # بد	گمنام # معروف ، مشهور	بسیار # کم
شاد # غمگین		

واژگان هم خانواده:

تجربه: تجارب	مقصد: مقصود، قصد	معلوم: علوم ، علم
جمع: مجموع، جامع	محافظت: حفاظ، حفظ	غفلت: غافل
فضیلت: فاضل، فضل	هلاک: هلاکت، مهلک	



درس پنجم: چنار و کدو پن

کدوبن: بوته گل

قد کشید: رشد کرد، بزرگ شد

ازو: از او

داوری: قضاوت

مهرگان: اوایل پاییز

جوانه می زد: شکوفه می داد

معجزه آسا: شبیه معجزه، عجیب

رسیدگی می کرد: مواظبت می کرد

هیجان انگیز: شوق آور، ایجاد کننده ذوق

به عنوان: به نام، به سمت

روزها پشت سرهم آمدند: روزها به سرعت

طی شد و گذشت

غصه: غم، رنج

به آرامی: به آهستگی

اصلا: هرگز

مقداری زر: کمی طلا

دفن کرد: زیر زمین پنهان کرد

باز نیافت: پیدا نکرد

حاکم: قاضی، فرماندار

طیب: پزشک

جمله: همه

نرمی: نرم بودن، مهربانی

بستد: گرفت

غازی: بند باز

کهن سال: پیر، قدیمی

باور: یقین، اعتقاد

کاهلی: سستی، تنبلی

باد مهرگان: باد پاییزی

آنگه: آن گاه

عجیب: شگفت آور

امپراتور: پادشاه

جارچیان: کسانی که در روزگاران گذشته

خبرهای مهم را با صدای بلند به اطلاع مردم

می رساندند

هجوم آوردند: حمله کردند

اشتیاق: آرزومندی، شوق

مطمئن باش: آسوده باش، خیالت راحت باشد

حاصل کنم : بدست آوردم
فلان : شخصی غیر معلوم
اشارت : اشاره ، نشان دادن
درستی : خشونت
باز داد : پس داد
معلق : آویختن ، آویزان شدن

مواظبت کردم : نگهداری کردم
سرزنش : نکوهش ، ملامت
تحسین : آفرین گفتن
اعتماد : اطمینان کردن
زر طلبید : طلا را خواست
درمان نداشت : راه حلی پیدا نکرد

واژگان مخالف:

خالی # پر	نامرد # مرد	بلند قامت # کوتاه قامت
بهترین # بدترین	بالاترین # پایین ترین	شلوغ # خلوت
کاهلی # زرنگی	درمان # درد	زیبا # زشت
نرمی # زبری ، درشتی	زود # دیر	پیر # برنا، جوان

واژگان هم خانواده:

انتخاب: منتخب	مطمئن: اطمینان	جمع: مجموعه، جامع
مخصوص: اختصاص، خاص	منتظر: انتظار	اعتماد: معتمد
دقت: دقیق	زحمت: مزاحم، مزاحمت	حاصل: محصول

درس ششم: سرود ملی



از خود گذشتگی: ایثار
ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می پذیرد،
مراقبت کننده
تقویت کند: نیرومند سازد
ایمان: عقیده، باور
در جهان می درخشد: در دینا معروف و
مشهور بود
گام های استوار: قدم های محکم
سربلندی: افتخار
خوشا: چه قدر خوب
عنبر نسیم: خوش بو
سیم: سکه
سراسر: تمامی، همه جا
خرمی: شادابی
اندرون: داخل
گهر: مخفف گوهر، مروارید، سنگ های با
ارزش
مرز: خط فرضی بین دو کشور

اهتزاز: جنبش، حرکت
نواخته: سروده، خوانده
سر زد: طلوع کرد
افق: کناره، کرانه آسمان
مهر: خورشید
خاوران: مشرق
فروغ: روشنایی
حق باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور
داند، دینداران
فر: شکوه، جلال
پاینده: استوار، جاویدان
احساسات: هیجانات، عواطف
اعتقادات: باورها، عقیده ها
شور انگیز: هیجان انگیز
غرور: سربلندی
تصور کنید: مجسم کنید، گمان کنید
تفکر: اندیشه، فکر
به خصوص: مخصوصا
موزون: خوش آهنگ، آهنگین

نور ایزدی : پرتو و نور خدایی

رهنما : راهنما

پیکر : جسم

نپرورم : پرورش ندهم

سر رشته : آمیخته

ار : مخفف اگر

بدان : جمع بد

پیشه : کار ، شغل ، حرفه

مهر : محبت

پاینده : جاودان

در : مروارید

پرگو : پر حرف

واژگان مخالف:

ارزشمند # بی ارزش

کوته # بلند

مشکل # آسان

پیروزی # شکست

استقلال # وابستگی

فریاد # سکوت

خاوران # باختران

سخت کوش # تنبل

شجاعت # ترس

استوار # سست

واژگان هم خانواده:

شهادت: شهید، شاهد

اسلامی: مسلمان ، مسلمین

افتخار: فاخر ، مفتخر

احترام: محترم

استقلال: مستقل

احساسات: احساس ، حس

عظمت: عظیم

درس هشتم: دفاع از میهن



یال: موی گردن شیر و اسب	مباد: نباشد
گویی: انگار	بدین: به این
ناگوار: ناپسند	بوم و بر: سرزمین
غرق اندوه شد: بسیار غمگین شد	سلسله: پادشاهی
سپاه عظیم: لشکر بزرگ	هخامنشی: یکی از سلسله های ایرانی
مانع: بازدارنده	تاسیس کرد: بنا کرد
خرد: کوچک	به شمار می رفت: به حساب آمد
برآمدگی: برجستگی	خیره کننده: جالب
ناگوار: ناپسند	جلال: عظمت
اوضاع: شرایط وضعیت	تاخت و تاز: حمله و هجوم
چیرگی: برتری و تسلط	انبوه: بسیار
خانمان: خانه و کاشانه	هجوم: حمله
گلگون: سرخ شده به رنگ خون	با خاک یکسان کرد: همه چیز را نابود کرد
پیکار: جنگ	به نومییدی گرایید: دلسرد شد
ایستادگی: مقاومت	آهنگ ایران کرد: تصمیم گرفت به ایران
مقدونیه: نام شهری در یونان زادگاه اسکندر	برود
	پارس: فارس
	چابک: چالاک



واژگان مخالف:

دلیر # ترسو

امید # ناامیدی

نیرومند # ضعیف

اسیر # آزاد

انبوه # کم

باختر # خاور

زودتر # دیرتر

دشمن # دوست

واژگان هم خانواده:

شدت: شدید

مانع: موانع ، منع

هجوم: مهاجم، تهاجم

اوضاع: وضع



درس نهم: نام آوران دیروز، امروز و فردا

موضوع: مطلب

خوش نما: زیبا و آراسته

خیره: زل زدن

محو شدن: با تمام وجود تماشا کردن

بزرگ مردان: مردان بزرگ

دیروز و امروز: گذشته و آینده

جلب کرد: جذب کرد

معاصر: هم زمان و هم دوره

هسته ای: مربوط به انرژی هسته ای

لحن: نوع آهنگ

نگاهم دوخته شد: کنایه از زل زدن

تحویل دادم: سپردم

روانه شدیم: حرکت کردیم

منظم: مرتب

چیده شده بود: مرتب شده بود

مزاحم نمی شوم: زحمت نمیدهم

متوجه کرد: توجهش را جلب کرد

دلاوران: جنگجویان و دلیران

کشمکش: دعوا

فصل کتاب: قسمتی از کتاب

فناوری: بهره از دانش جدید در کارهای

صنعتی و کشاورزی و پزشکی

جالب: جذاب و شایسته

تعریف: بازگو کردن، معنی کردن

ناگزیر: حتما

ان شالله: اگر خدا بخواهد

واژگان مخالف:

بلندتر # کوتاه تر	ایستاد # حرکت کرد	مناسب # نامناسب
گذشته # حال	خوش اخلاق # بد اخلاق	منظم # نامنظم
برخاست # نشست	بیشتر # کمتر	پشت # جلو، روی
امروز # دیروز		

واژگان هم خانواده:

گفت: گفتار، گفتگو	معاصر: عصر	جمع: مجموع، جمیع
لطف: الطاف، لطیف	صبر: صابر، صبور	منظم: ناظم، نظم
مخصوص: خاص، خصوص		



درس دهم : نام نیکو

آفت: آسیب ، بلا ، زیان

غرور: در این درس به معنی خود خواهی و مغرور شدن است

نیم رخ: نصف صورت، منظره نصف چهره

کارش گره خورد: کنایه از دچار مشکل شدن

ضامن آهو: لقب امام رضا(ع)

ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می پذیرد ،

نگهداری و مراقبت کننده از چیزی

کله: رمه چهارپایان

سرخ شده بود: در این درس خجالت کشیده بود

بی صبرانه: بدون تحمل، بدون شکیبایی

به به: کلمه تحسین ، آفرین

مطمئن: آرام ، آسوده ، با اطمینان

نام آشنا: شناخته شده ، معروف ، مشهور

نگاره: نقش ، صورت ، نقاشی

سوگوار: مصیبت زده ، اندوهگین، ماتم زده

ستوده اند: ستایش کرده اند، تحسین کرده اند

ضایع: تباه شده، تلف شده

کنجکاو: جست و جوگر

جست و جو کننده: جست و جو کننده

شبانگاه: به هنگام شب

خیال انگیز: آن چه سبب تخیل می شود

بکشد: در دفتر آنها نیز بکشد

(نقاشی کند ، طراحی کند)

استعداد: ذوق، توانایی

فوق العاده: غیرعادی ، غیر معمولی

قلم مو: قلم مو دار مخصوص نقاشی

مشغول کرد: او را به انجام کار وادار کرد

دلنشین: خوشایند، پسندیده

زمزمه: زیر لب سخن گفتن

سپیده دم: سحرگاه ، بامداد

هیجان: شور ، ذوق ، اشتیاق

شفافیت: صاف و روشن بودن ، آشکار بودن

سختی کوه: محکم بودن کوه

خشت: آجر خام

تحسین آمیز: همراه با ستایش و آفرین

تشویق: تحسین، آفرین گفتن

مراقب: نگهبان

واژگان مخالف:

شبانگاه # صبحگاه

سیاهی # سفیدی

هیچ چیز # همه چیز

پرکار # کم کار

غرور # تواضع

کم حرف # پر حرف

بی صبرانه # با آرامش

واژگان هم خانواده:

تشویق: مشتوق، شوق، اشتیاق

مساجد: سجده، مسجد، سجود

نقش: نقوش، نقاش، نقشه

ذهن: اذهان، ذهنیت، ذهنی

ضامن: تضمین، ضمانت، ضمیم

حافظ: حفظ، محفوظ، حافظه

محمود: حامد، حمد، تحمید

مشغول: شغل، شاغل، مشاغل

شهرت: مشهور، مشاهیر، شهیر



یازدهم: نقش خردمندان

خانمان سوز: ویرانگر

مغولان: اقوامی زرد پوشت با چند طایفه

که در قسمت آسیای شرقی بودند

سایه وحشت: اثر ترس، نشانه ی بیم

و هراس

هراس انگیز: ترسناک، وحشتناک

قتل عام: کشتار گروهی، قتل دسته جمعی

آشوب: فتنه، شور و غوغا

هلاکو: اسم یکی از نوادگان چنگیز خان

قلب مردم را در هم فشرد: به کنایه مردم

ایران را ناراخت کرد

دینار: سکه طلا، پول و ثروت

مشاور: راهنما

زیرکانه: خردمندانه

ایجاد کند: به وجود آورد، بسازد

عجیبی: شگفت آور

تشتی: ظرف های بزرگ و پهن

مامور کرد: کسی را به انجام کاری

گذاشتن

قلعه: ساختمان محکم و بلند برای دفاع از

دشمن ساخته می شد

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه حل

تاسیس کردن: بنا کردن، پایه پذاری کردن

مهیب: ترسناک

گمان می کردند: تصور می کردند

حادثه ی ناگوار: پیش آمد ناپسند

حوادث: رویدادها، اتفاق ها

پیش بینی: غیب گویی، عاقبت اندیشی

امکانات: ابزارها و شرایط مناسب

جذب: چیزی را به سوی خود کشیدن،

کشش

رصدخانه: مکانی که در آن ستاره

شناسان ستارگان را مشاهده و بررسی می

کنند

مراغه: نام شهری است

به کار گیرد: استفاده کند

شمار کتاب: تعداد

چیرگی: برتری، تسلط

نسخه برداری: رونویسی کردن

همت: قصد و اراده

آثار: جمع اثر، نشانه ها

از میان می رفت: نابود می شد

ولایت: سرزمین



اداره می شدند : مدیریت می شدند

نظامیه : مدرسه های تاسیس شده توسط نظام الملک

تحصیل کرده است : درس خوانده است.

تحقیق : مطالعه

پر فروغ : پر نور

واژگان مخالف:

خواب # بیدار

اندوه # شادی

سایه # آفتاب

معروف # گمنام

دشمن # دوست

پاک # برخاست

نیازمند # بی نیاز

آلوده # نشست

پر فروغ # کم فروغ

واژگان هم خانواده:

تحصیل: حاصل ، محصول

عجیب: عجب ، عجایب

قتل: قاتل ، مقتول

لطف: لطیف

حادثه: حوادث

جامعه: جمع ، جوامع

عظمت: عظیم، معظم

مدارس: مدرسه ، درس

حکومت: حاکم



درس دوازدهم: درس آزاد (فرهنگ پومی ۲)

نام آور : معروف

بی همتا : یکتا

گنجینه : خزانه ، جای گنج

کهن : قدیم

نگهبان : محافظ ، پاسدار

سام نریمان : سام پسر نریمان

نکو : خوب ، نیکو

برسان : مانند

شید : خورشید

خاندان : خانواده

اندوهگین : ناراحت ، غمگین

جرات : شجاعت ، دلیری

شیردل : دلیر ، شجاع

یزدان : خداوند

دیدار : دیدن ، ملاقات

شرمسار : خجالت زده ، شرمنده

گردن کشان : در شاهنامه یعنی پهلوانان

بد نشان : زشت ، شوم

مهان : بزرگان

نهان : پنهان

کوه سر به فلک کشیده : کوه بلند

سیمرغ : مرغی افسانه ای

دامنه : کناره ، قسمت پایین کوه

بفکند خوار : با خفت دور انداخت

جفا : ظلم

آشیانه : لانه

دستان : دستان یا زال اسم پدر رستم است

روزگاری دراز : زمانی طولانی

دهان به دهان گشت : کنایه در همه جا گفته شد

شد

موبدان : روحانیان زرتشتی

سرزنش : نکوهش

پوزش : عذرخواهی

روان شد : به راه افتاد

پیمودن : طی کردن

فراز : بالا

جلال : عظمت

هریسه : نوعی آتش

درجه : مقام

اطبا : جمع طبیب

معالجت : معالجه کردن ، درمان کردن

عاجز ماندند : درمانده شدند

علاج : درمان

سرای : خانه ، کاشانه

خفت : خوابید

فربه : چاق

صحت : سلامتی

دستگاه : قدرت و جلال ، ثروت

خواستار : خواهان

سرافرازی : سریلندی و افتخار

پیوسته : مداوم

بی آزارت : بی آزار تو ، بدون زحمت دادن به تو

طبل : ساز بزرگ استوانه ای

بزرگان : در این جا انسان های بزرگوار

تصور می کند : اندیشه می کند

واژگان مخالف:

سفید # سیاه

شجاع # ترسو

خوار # عزیز

تندرست # بیمار

دیو # فرشته

راست # چپ

امید # نا امید

پیران # جوانان

عاقبت # آغاز

بلند # کوتاه

گرسنگی # سیری

گران بها # بی ارزش

عاجز # توانا

فربه # لاغر

زیبا # زشت

اندوهگین # خوشحال

آشکار # نهان

جفا # مهر

ناپسند # پسندیده

بیمار # سالم

لاغر # چاق



واژگان هم خانواده:

مشهور: شهرت ، مشاهیر	خلق: خالق ، مخلوق	اطبا: طبیب ، مطب
عیب: عیوب ، معیوب	تصور: تصویر ، تصاویر	حاضر: حضور ، محضر
شعر: شاعر ، مشاعره	لرزه: لرزان ، لرزش	علاج : معالجه



درس سیزدهم : روزی که باران می بارید

مشغول : سرگرم

از قول من : از طرف من

خیره شدن : چشم دوختن ، زل زدن

سوار سبز پوش : امام زمان

جامه : لباس

نرگس : نام گل ، نام مادر امام زمان

رسم : آیین ، روش

پیشواز : استقبال

فواره : بالا رفتن آب با فشار

عود : نوعی چوب خوشبو

جاودان : همیشگی

دکان : مغازه

رهگذران : عابران

بی اختیار : ناگاه و بی اراده

تمیز : پاکیزه

لذت بردن : احساس خوشی کردن

مخصوصاً : به ویژه

تصویر : نقشه ، عکس

بوستان : باغ

دیدنی تر : تماشایی تر

انتظار داشت : توقع داشت

واژگان مخالف:

زیبا # زشت

آرام # تند

تمیز # کثیف

کوچک # بزرگ

ساکت # شلوغ

باز # بسته

زود # دیر

واژگان هم خانواده :

مشغول : شغل ، شاغل

انتظار : منتظر

مخصوصاً : مخصوص ، خاص

خارج : خروج



چاره جویی: تدبیر و چاره اندیشی

صحنه ی نبرد: میدان جنگ

شریفی: بزرگواری

همنوع: دو یا چند نفر از یک نوع

تدبیر: اندیشیدن

مهارت: ماهر بودن

عقب نشینی: به عقب رفتن

نکوهیده: زشت - ناپسند

رخ دهد: اتفاق بیفتد

جهل: نادانی

تضمین می کند: به عهده می گیرد - ضمانت

ایستادگی کند: مقاومت کند

نهراسد: نترسد

ناپسند: رشت

پسندیده: نیکو

می پرهیزند: دوری می کنند

خودداری: دوری

مکان نامن: جای خطر ناک

عاقبت: سرانجام - پایان کار

کمال: آراستگی

متانت: سنجیده رفتار کردن

رویاری: روبرو شدن

واژگان مخالف:

نا امن # امن
موفقیت # شکست
تاریکی # روشنایی
سلامت # بیماری

ناپسند # پسندیده
نکوهیده # پسندیده
جهل # دانایی
تلخی # شیرینی

رنج # خوشی
ترسو # شجاع
اصلی # فرعی
درمان # درد
دروغین # راستین



واژگان هم خانواده :

قدرت : قادر ، مقتدر ، اقتدار

شریف : شرف ، مشرف

ترس : ترسو ، ترسان

تضمین : ضامن ، ضمانت

جهال : جاهل ، جهالت

موفقیت : توفیق

دفاع : مدافع ، دفع



درس پانزدهم: کاجستان

خطوط : خط ها

سیم پیام : سیم تلفن

رگبار : باران تند و درشت

تازیانه : رشته از چرم که برای زدن استفاده می شد

آشنا : دوست

تامل کن : فکر کن

تحمل کن : صبر کن

نرمی : مهربانی

ملایم : آرام

آسیب دیده : مجروح

کم کمک : آرام آرام

پا گرفت : استوار شد و رشد کرد

نام یافت : نامیده شد

پیش از آن که : قبل از آن که

پسرک : پسر کوچک

خودرو : ماشین

مسیر : راه

نصحیت : پند و اندرز

احتیاج دارم : نیاز دارم

مطمئن شوی : یقین پیدا کنی

بلافاصله : بدون درنگ و معطلی

سرنگون شدن : واژگون شدن

مراقبت کردن : نگهداری

محصول : حاصل

پیمودن مسافتی : طی کردن راهی

ویلون : ساز موسیقی

به دل پسرک نشست : کنابه پسرک از آن

صدا خوشش آمد

مایل بود : میل داشت

مدارک : مدرک ها و درجه های علمی

غلام : بنده

محنت : رنج ، درد

نیازموده : تجربه نشده

در نهاد : آغاز کرد

ملاطفت : مهربانی

ملک : پادشاه

آزرده : رنجیده

حکیمی : طبیبی

طریق : راه و روش

خامش : مخفف خاموش و ساکت

غایب : پایان ، نهایت

کرم : لطف

باری چند : چند باری

غوطه خورد : غرق شد

جامه : لباس

سکان : وسیله ای برای هدایت کشتی

برآمد : بالا آمد وارد کشتی شد

پسندیده آمد : پذیرفت

حکم : دانش ، دلیل خردمندانه

واژگان مخالف:

آشنا # غریبه
ملایم # تند
زیاد # کم
زیر # رو
محکم # سست

دوست # دشمن
خم # راست
آسان # سخت
بزرگ # کوچک
بالا # پایین
نا امید # امیدوار

خارج # داخل
روز # شب
سالم # بیمار
ثروت # فقر
عاقبت # آغاز
کمترین # بیشترین



عبور : عابر ، معابر	سالم : سلامت ، سلیم	خطوط : خط ، خطاط
فکر : فکور ، تفکر ، افکار	خبر : اخبار ، مخبر	تشکر : شکر ، شکور ، شاکر



درس شانزدهم؛ وقتی پوعلی، کودک بود

تازه از بستر بیماری برخاسته بود : تازه خوب شده بود

بهبودی : تندرستی

شکرانه : کاری که برای سپاس انجام می شود ، مبارکی

رحمت : لطف و مهربانی

نذر کرده ایم : دادن مال یا چیزی یا انجام کاری در راه خدا

سپیده دم : بامداد ، سحرگاه

سر در کتاب دارد : کنایه از سرگرم خواندن کتاب است

سیما : چهره

بگذاریم : اجازه دهیم

واگذار کن : بسپار

نادیده بگیرم : منصرف شوم ، در نظر نگیرم

فرصت : مهلت ، زمان

پارسی : فارسی

فرا گرفتن : آموخت

اشک شوق : گریه از شادی

دل خوشی : شادمانی ، خوشحالی

دلبستگی بی اندازه : علاقه - محبت

جهش : حرکت ناگهانی

حیرت آور : شگفت آور ، تعجب آور

حقیقت : واقعیت

بی رنگ : رنگ پریده

ناگهانی : غیر منتظره ، پیش بینی نشده

سفارش : درخواست انجام کاری - توصیه

حیرت زده : سرگشته - شگفت زده

دست بردار نبود : اصرار می کرد

برقی در چشمانش : نور امید و شادی در چشمانش

ناید : نمی آید

ناید به بار : سود و فایده ای به دست نمی آید

گرت : مخفف اگر تو

سهل : آسان

سخت سر: مقاوم – سرسخت لجباز

زور آزمای: کسی که با دیگران دست و پنجه

نرم کند – پهلوان

در استاد: پافشاری کرد – اصرار کرد

ابرام: پافشاری کردن در کاری

بسی: بسیار

به نرمی: آهسته

سخت: محکم

کرم کرده: لطف کن

نیک بخت: خوش بخت – خوش اقبال

کاوید: جست و جو کرد – تلاش کرد

خارا: نوعی سنگ محکم و سخت

یاس: ناامیدی

کوهسار: زمینی که در آن کوه است –

کوهستان

ناگه: مخفف ناگهان

دچار: گرفتار

گران سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

تیره دل: سیاه دل – نامهربان

ماجراها: داستان ها

دم به دم: پی در پی، مدام

شب و روز نمی شناسد: کنایه تمام وقت کاری

را انجام دادن

پشتکار: توان ، جدید

روی گشاده: چهره خندان و شاداب

کنجکاو: جست و جو گر

نامدار: مشهور

آسوده خاطر: آسوده دل – خیال راحت

تامل: اندیشه

ماهری: زبر دستی – مهارت

رویداد: حادثه

نقل می کرد: تعریف می کرد

چشم به دهان او دوخته بود: کنایه به دهان او

خیره شده بود که در حال حرف زدن بود

به ستوه آمدن: خسته شدن

آرام و قرار از کف داده بود: کنایه از صبر و

تحمل او پایان یافته بود

واژگان مخالف:

بیماری # سلامتی	نیازمند # بی نیاز	نخستین # آخرین	نامدار # گمنام
پاسخ # جواب	دور # نزدیک	برخاسته بود # نشسته بود	
شکر # ناشکری ، ناسپاسی	کوچک # بزرگ	ناتوان # توانا	

واژگان هم خانواده:

شکر: شاکر، تشکر	دانش: دانشمند ، دانا	حفظ: حافظ ، محافظت
حقیقت: حقایق	کوشش: کوشا ، کوشنده	طبيب: طب ، مطب ، اطبا
نقل: انتقال		



درس هفدهم : کار و تلاش

سلیمان : نام یکی از پیامبران الهی که بر حیوانات ، جن و انسان ها فرمانروایی می کرد.

موری : مورچه ای

وزان : مخفف و از آن

گران : بزرگ و سنگین

کاه : علف

سعی : تلاش و کوشش

فارغ : آسوده ، راحت

به تندی : به سرعت

مسکین : بینوا ، نیازمند

ملک : سرزمین ، قلمرو

خونابه خوردن : رنج بسیار کشیدن

میازار : اذیت نکن ، آزار نرسان

سور : جشن و مهمانی

قناعت : قانع بودن

توشه : خوراک و آذوقه سفر

گنج : گوهر ها و چیزهای قیمتی

همواره : همیشه

کامکاری : نیک بختی ، خوش بختی

معین کرد : مشخص کرد

پر مهر : پر از عشق و محبت

اثر گذار : تاثیر گذار

ماندگار : پایدار ، ماندنی

بدگویی حسودان : بدگفتن و به زشتی یاد

کردن انسان های حسود

رسم : روش ، شیوه

بردباری : شکیبایی ، صبر

هشیاران : عاقلان ، دانایان

گه : مخفف گاه

تدبیر : اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه

حلی برای مشکل

عاقل : دانا ، عالم

بینا : آگاه و هوشیار

پیرایه : آنچه سبب زیبایی شود ، ابزار

آراستن ، زیور و زینت

اینک : حالا

پیشگاه : صحن

حضور یافته ام : مشرف شده ام ، آمده ام

جایگاه : مرتبه ، درجه

رحمت حق بر آنان باد : لطف خدا بر آنان باد

شوق آموختن : علاقه به یاد گرفتن

مکتب : مدرسه ، دبستان

از بر کردم : حفظ کردم

آداب : رسم و روش

چه بسا : بسیار ، فراوان

پرسشگر : سوال کننده

هوشمندی : آگاهی

در دل داشت : قصد و نیست داشت که به خانه
کعبه برود

به سبب : به علت

پس از در گذشت مادر : پس از فوت مادر

راهزنی : غارتگری

سکه : پول فلزی

صادق : راستگو

دینار : سکه ی طلا

توشه ی من است : خوراک و آذوقه سفرم است.

ناپسند : نکوهیده ، زشت

صمیمی : بسیار نزدیک

هم نشین : دوست

خاکیان : اهل خاک ، مردم و انسان ها

برکرده اند : بلند کرده اند

خاکدان : دنیای خاکی ، این جهان

ضمیر : باطن

لطف : مهربانی ، رحمت

پرتو : روشنایی

معرفت : شناخت و علم

پرور : پرورش بده

نیک : خوش ، خوب

ملک : پادشاه

رانده شده : اخراج شد

خوارزم : نام سرزمینی که ابوریحان در

آن زندگی می کرد

مهارت : ماهر بودن در کاری

حساب کردن : شمردن

اختر شناسی : ستاره شناسی ، نجوم

حکمت : دانش و معرفت و علم

ناگریز : ناچار

نان آور خانه : کسی که ما یحتاج

خانواده را فراهم می کند.

یاور : یاری کننده

کسب علم و معرفت : به دست آوردن

علم و دانش

مهرگان : پاییز ، اوایل پاییز

دانستم : فهمیدم

عزم : قصد ، اراده

شدم : رفتم

عالمان : دانایان ، خردمندان

مردم عادی : عامه ی مردم

دیار : سرزمین ، ناحیه

پژوهش : تحقیق

خردمندان : عاقلانه

غافلان : نادانان



واژگان مخالف:

می‌گذرد # نمی‌گذرد	فراز # نشیب	بهترین # بدترین	خفتن # بیداری
دروغگو # راستگو	دراز # کوتاه	حضور # غیاب	نخستین # آخرین
ماندگار # زودگذر	ناشناخته # شناخته	پاک # آلوده	غافلان # هوشیاران
بنشینم # بایستم	قبول # مردود	شیرین # تلخ	رنج # خوشی
رفتن # آمدن	ناپسند # پسندیده	بیدار # خواب	

واژگان هم خانواده:

ارزش: با ارزش ، ارزشمند	رحمت: رحمان ، رحیم	مکتب: مکاتب ، مکتوب
خواندن: خواننده ، خوانش	حق: حقوق	وظایف: وظیفه ، موظف
سعی : سعی	قناعت: قانع	بینا: بینند
آموزش: آموزنده ، آموزشگر	کسب: کاسب ، کسبه	عشق: عاشق ، معشوق
حج: حجاج ، حاجی ، حاجیان	لطف: الطاف ، لطیف	معرفت: عارف ، عرفان
ضمیر: ضمایر	فراغ: فراغت	رسم: رسوم ، مرسوم
معلم: علم ، علوم ، تعلیم	جسم: اجسام	تدبیر: تدابیر
حضور: حاضر ، محضر		